

حدیث غدیر و مسئله امامت

برگرفته از کتابهای

پانزده گفتار و امامت و رهبری

فهرست مطالب

مقدمه ۷

فصل اول: غدیر و خطری که مسلمین را از داخل تهدید می‌کرد

- چرا دستور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دربارهٔ خلافت علی عَلِيٌّ اجرا نشد؟ ۱۳
- نظریهٔ اول ۱۴
- نظریهٔ دوم ۱۴
- نمونه‌ای از انعطاف‌ناپذیری علی عَلِيٌّ در اجرای دستور الهی ۱۵
- نظریهٔ صحیح: مسلمین اغفال شدند ۱۸
- فرق اتمام و اکمال ۲۰
- چگونگی مشیت الهی ۲۳
- دو حدیث از پیغمبر اکرم ۲۶
- حدیث دیگر ۳۰
- جامعهٔ اسلامی را خطر از داخل تهدید می‌کند ۳۱

۳۲	مشکلات امیرالمؤمنین
۳۵	تردید اکابر اصحاب علی <small>علیه السلام</small> در جنگ با نفاق
۳۸	نتیجه

فصل دوم: دلالت حدیث غدیر بر امامت علی علیه السلام

۴۴	حدیث منزلت
۵۴	آیه «الیوم ینس...» و مسئله امامت
۵۷	بررسی آیه «الیوم ینس...»
۵۹	فرق اکمال و اتمام
۶۳	مقصود از «الیوم» کدام روز است؟
۶۴	نظریات مختلف درباره «الیوم»
۷۴	بیان شیعه
۸۰	محکمت و متشابهات

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله حاضر مشتمل بر دو فصل است که هر یک از یکی از کتب شهید آیت الله مطهری انتخاب شده است و وجه مشترک این دو فصل بحث درباره حادثه غدیر خم و حدیث غدیر و دلالت آن بر امامت علی علیه السلام است. فصل اول تحت عنوان «غدیر و خطری که مسلمین را از داخل تهدید می کرد» از کتاب پانزده گفتار آورده شده و فصل دوم با عنوان «دلالت حدیث غدیر بر امامت علی علیه السلام» برگرفته از کتاب امامت و رهبری آن متفکر شهید است.

این رساله به مناسبت عید غدیر خم سال ۱۳۸۹ به درخواست واحد فرهنگی مجلس شورای اسلامی با کسب اجازه از «شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید مطهری» برای یک نوبت به چاپ رسید. از خدای متعال توفیق خدمت مسئلت می کنیم.

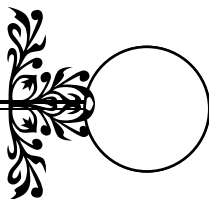
اول آذر ۱۳۸۹

برابر با پانزدهم ذی الحجه ۱۴۳۱

انتشارات صدرا

فصل اول

غدیر و خطری که مسلمین را از داخل
تهدید می‌کرد



این سخنرانی در شب عید غدیر سال
۱۳۹۰ هجری قمری برابر با ۱۳۴۷
هجری شمسی در کانون آموزشی دین و
دانش نجف آباد در مسجد چهارسوق ایراد
شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين بارئ الخلائق اجمعين و الصلوة و
السلام على عبدالله و رسوله و حبيبه و صفيه و حافظ
سرّه و مبلغ رسالاته سيدنا و نبينا و مولانا ابي القاسم
محمد صلى الله عليه و آله و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين اعوذ
بالله من الشيطان الرجيم:

الْيَوْمَ يَبَسُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ
اخْشَوْنِ الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ

رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ۱.

قبل از هر چیزی این عید سعید را به شما برادران عزیز و همه شیعیان مولای متقیان علی عليه السلام تبریک می‌گوییم. برای من موجب خوشوقتی است که در جلسه‌ای شرکت می‌کنم که از طرف گروهی از جوانان، جوانان دانش‌آموز و دانشجو، تشکیل شده است. حقیقتاً یگانه چیزی که بیش از هر چیز دیگر موجب خوشوقتی و مسرت است نشانه‌های یک نهضت دینی و مذهبی است که در عموم مسلمانان و مخصوصاً در کشور خودمان که شاهد و ناظر هستیم - در میان طبقه جوان مشاهده می‌شود آنها طبقه جوان دانش‌آموز و دانشجو که دماغشان با مفاهیم علمی آشناست. جوانی و دانشجویی؛ این بسیار موجب خوشوقتی است. اولاً جوانان هر کشوری به هر سو باشند آینده آن کشور را از آن می‌شود پیش‌بینی کرد چون مردم آینده کشور جوانان هستند، پیرها و کامل‌مردها طبقه

گذشته هستند و وابسته به گذشته‌اند ولی جوانان وابسته به آینده‌اند و بالخصوص جوانان تحصیلکرده، دانش‌آموز و دانشجو.

علی‌رغم بعضی فعالیت‌هایی که عناصر ناپاک می‌کنند که از طرفی کوشش می‌کنند به هر وسیله که هست طبقه جوان را به سوی فساد بکشانند و از این راه میان آنها و مفاهیم عالی و مقدس دینی جدایی بیندازند و از طرف دیگر فعالیت‌های دیگری می‌شود که یک تضاد مصنوعی میان دین و مذهب از یک طرف و علم و دانش از طرف دیگر به وجود بیاورند، طلیعه این نهضتی که در میان جوانان پیدا شده است نشانه این است که این فعالیت‌های مضر و خطرناک دارد بحمدالله خنثی می‌شود و از این نظر است که من احساس خوشوقتی و مباهات می‌کنم که در چنین جلسه‌ای شرکت کرده‌ام و با همه کارهای فوق‌العاده و زیادی که شخصاً دارم و در تهران کمتر جلسه‌ای را شرکت می‌کنم این جلسه را پذیرفتم و قبول کردم. زمینه و میدان بحث در این شب مقدس که شب عید سعید غدير است و تعلق به مولای متقیان علی عليه السلام دارد بسیار

وسیع است. از هر طرفی از این میدان که انسان وارد بشود جای بحث و سخن هست چون خود علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ یک موضوع دامنه‌دار و پرسخنی است. در هر ناحیه‌ای از نواحی وجود علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ که انسان بخواهد صحبت کند میدان را باز می‌بیند. راجع به خصوص غدیر و نصب علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ به خلافت و امامت و ولایت باز هم دامنه سخن وسیع است، از قسمتهای مختلف می‌شود صحبت کرد از قبیل اینکه اولاً داستان غدیر یک واقعیت و یک حقیقت تاریخی است که در این باره کتابها حتی به فارسی نوشته‌اند و به زبان عربی زیاد نوشته شده است، و از قبیل اینکه مفاد کلام پیغمبر اکرم در روز غدیر که فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ چیست، با مقدمات و مؤخراتش که اول فرمود: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ آیا من از خود شما بر شما اولویت ندارم، حق ولایت بر همه شما ندارم؟ اشاره کرد به آیه کریمه قرآن: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. همه فریاد کشیدند: بلی بلی چرا چرا چنین است. بعد فرمود: مَنْ

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ و بعد: اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. این خودش یک موضوعی است که اصلاً مفاد این حدیث چیست و این ولایت تا کجا دامنه دارد. سایر نصوصی که در قرآن مجید در این زمینه وارد شده است یا پیغمبر اکرم دربارهٔ علی علیه السلام فرموده است، به طور کلی اصلحیت و الیقیت مولای متقیان، سایر فضایلش، اینها مسائلی است که به تناسب این شب می‌شود دربارهٔ همهٔ اینها صحبت کرد ولی من می‌خواهم عرایض خودم را به موضوعی اختصاص بدهم که فکر می‌کنم بحث در این موضوع به حال ما از نظر عمل خود ما نافعتر و مفیدتر و آموزنده‌تر است در عین اینکه یکی از مباحث و فصلهای غدير است و آن این است:

چرا دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ خلافت علی علیه السلام اجرا نشد؟ این سؤال برای هرکسی به وجود می‌آید که چطور شد با آن همه تأکیدات و اصرارهایی که پیغمبر اکرم در زمینهٔ خلافت علی علیه السلام کرد در عین حال این موضوع به مرحلهٔ اجرا در نیامد؟ از زمان غدير تا وفات رسول اکرم در حدود دو ماه و

نیم فاصله شد، چطور شد که مسلمانان وصیت پیغمبر اکرم را دربارهٔ علی علیه السلام نادیده گرفتند؟

نظریهٔ اول

این را چند جور می‌شود توجیه و تفسیر کرد. یکی اینکه بگوییم مسلمین یکمرتبه همه نسبت به اسلام و پیغمبر متمرّد و طاغی شدند، روی تعصبات قومی و عربی؛ به این مسئله که رسید همهٔ آنها یکمرتبه از اسلام رو برگرداندند. این یک جور توجیه و تفسیر است ولی وقایع بعد این جور نشان نمی‌دهد که مسلمین یکمرتبه از اسلام و از پیغمبر به طور کلی رو برگردانده باشند که نتیجه‌اش این است که باید به حالت اول جاهلیت خودشان و بت پرستی برمی‌گشتند.

نظریهٔ دوم

فرض دوم این است که بگوییم مسلمین نخواستند نسبت به اسلام متمرّد شوند ولی نسبت به این یک دستور پیغمبر جنبهٔ تمرّد به خودشان گرفتند؛ این یک دستور به علل و جهات

خاصی مثلاً کینه‌هایی که از ناحیه پدرکشتگیها با علی علیه السلام داشتند یا به قول بعضی از اهل تسنن امروز نمی‌خواستند که نبوت و خلافت در یک خاندان قرار داشته باشد، تحملش برایشان مشکل بود. یا آنکه آن حالت عدم تساهل و سخت‌گیری و صلابت و انعطاف‌ناپذیری علی علیه السلام خودش عاملی است. بعضی از علمای معاصر اهل تسنن این را یکی از علل ذکر کرده‌اند، گفته‌اند حالت صلابت و شدت و انعطاف‌ناپذیری علی که به این صفت در میان مسلمین شناخته شده بود موجب بود که مسلمین - البته آنها به این صورت نمی‌گویند که نص پیغمبر را کنار گذاشتند - چشمشان به طرف علی نمی‌رفت و می‌گفتند اگر او روی کار بیاید ملاحظه احدی را نمی‌کند، چون تاریخ زندگی علی نشان داده بود.

نمونه‌ای از انعطاف‌ناپذیری علی علیه السلام در اجرای دستور الهی در همان حجة الوداع یعنی در چند روز قبل از حادثه غدير خم علی علیه السلام به امر پیغمبر اکرم مأمور شده بود که به یمن برود

برای تعلیمات دادن به تازه مسلمانهای یمن و برای تبلیغ اسلام به یمن. از آن طرف علی از یمن به مکه برمی‌گشت، پیغمبر اکرم هم از مدینه به مکه آمدند. در مکه به یکدیگر ملحق شدند. علی با سپاهش حرکت می‌کرد. همراه سپاهش یک مقدار حُلّه‌های تازه و نو یمنی بود. اینها را علی می‌آورد برای اینکه خدمت رسول اکرم بدهد. البته بعد تقسیم می‌شد و در درجهٔ اول به خود همان سربازها می‌دادند. علی وقتی می‌خواست بیاید، چند منزل مانده به مکه خودش جلوتر آمد خدمت پیغمبر اکرم تا گزارش کار خودش را بدهد و بعد برگردد میان سپاه و با سپاه با هم بیایند. در این فرصت که علی آمد خدمت پیغمبر اکرم اینها با خودشان فکر کردند حالا که ما وارد مکه می‌شویم لباسهایمان کثیف و کهنه است، خوب است این حله‌های نو را در بیاوریم بپوشیم و با لباس نو وارد مکه بشویم، بالاخره اینها را به ما خواهند داد. همین کار را کردند. وقتی که علی برگشت و دید چنین کاری کرده‌اند فرمود: چرا چنین کاری کردید؟ چرا در بیت‌المال قبل از آنکه در اختیار پیغمبر قرار بگیرد تصرف کردید؟ گفتند: بالاخره پیغمبر اینها

را در اختيار ما مي‌گذاشت. فرمود: ولي شما حق نداشتيد، اين خلاف مقررات است. فرمان داد همه لباسهايشان را بيرون آورند و دو مرتبه لباسهاي اصلي خودشان را بپوشند. آمدند مکه. پيغمبر اکرم از آنها سؤال کرد علي چطور امير و فرماندهي براي شما بود؟ گفتند: يا رسول الله! علي همه چيزش خوب است ولي يك مقدار سختگير است. همين جريان را نقل کردند كه اين جور با ما رفتار كرد. پيغمبر اکرم ظاهراً چهره‌شان را عبوس کردند و به اين مردم ناراحتي نشان دادند كه چرا به علي اعتراض مي‌كنيد؟ فرمود: درباره علي سخن مگويد انّه لاَ خَشْنُ (يا لاَ خَيْشِنُ) في ذات الله علي آنجا كه پاى حقيقت و پاى دستور خدا در كار بيايد تبديل به يك موجود بي عاطفه مي‌شود. همين شخصي كه سراسر عاطفه است عاطفه را در دستور الهي هرگز دخالت نمي‌دهد.

به هر حال اين هم يكي از جهاتي است كه بعضي گفته‌اند. ولي با اينها حادثه به اين مهمي را نمي‌شود توجيه كرد: همه مسلمين يك مرتبه مرتد شدند و از اسلام برگشتند. چطور مي‌شود چنين حرفي را گفت؟! مسلمين همه در اين يك

مسئله تمرد پیشه کردند. خیلی بعید نیست ولی آیا همه مسلمانها را می‌شود گفت متمرّد شدند یا یک مسئله دیگری در کار است و آن این است:

نظریه صحیح: مسلمین اغفال شدند

مسلمین در این مسئله اغفال شدند؛ یعنی عده‌ای متمرّد شدند، آن عده زیرک متمرّد عامه مسلمین را در این مسئله اغفال کردند. آیه‌ای در اول خواندم، از این آیه ما می‌توانیم بحث خودمان را شروع کنیم و هم می‌توانیم از همین آیه استنتاج و نتیجه‌گیری کنیم. همین آیه‌ای است که درباره نصب امیرالمؤمنین یعنی بعد از تعیین امیرالمؤمنین به خلافت نازل شد. آیه این است: **الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ** امروز کافران از دین شما مأیوس گشتند؛ یعنی از امروز دیگر کافران ناامیدند که از راه کفر، از خارج حوزه اسلام به اسلام حمله کنند، دیگر مأیوس شدند که از این راه نتیجه بگیرند، فهمیدند که دیگر اسلام را نمی‌شود از بیرون کوبید. **فَلَاتَخْشَوْهُمْ** مسلمانها! دیگر از کافران بیم نداشته باشید و نگران نباشید. تا

اینجا دو جمله است: جمله اول یک واقعیت تاریخی را بیان می‌فرماید. در جمله دوم تأمین می‌دهد. در جمله اول می‌گوید آنها دیگر کاری نخواهند کرد چون ناامیدند، دیگر بعد از این فعالیتی نخواهند داشت. در جمله دوم تأمین می‌دهد که خیالتان از ناحیه آنها ناراحت نباشد. قرآن در آیات زیادی - البته آياتی که قبل از این آیه بوده است و در سالهای پیش نازل می‌شد - همیشه مسلمین را از خطر کفار بیم می‌داد. اما در اینجا بعد از حادثه نصب علی علیه السلام به خلافت، می‌گوید دیگر بعد از این بیمی نیست، از ناحیه آنها نگرانی نیست.

جمله بعد خیلی عجیب است: وَ اخْشَوْنِ از ناحیه آنها بر دین خودتان نگران نباشید اما از من بترسید. معنایش این می‌شود که از ناحیه من نگران باشید. یعنی چه از ناحیه خدا نگران باشیم؟ از ناحیه دشمن نگران نباشیم اما از ناحیه دوست و صاحب دین، از ناحیه خدا نگران باشیم! برعکس، از ناحیه خدا باید امیدوار باشیم، پس چرا قرآن می‌گوید از ناحیه خدا نگران باشید؟ نکته و جان کلام همین جاست. این مطلب را در نظر داشته باشید تا به آن برگردیم.

الْيَوْمَ يَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ (یک جمله) فَلَا تَخْشَوْهُمْ
 (جمله دوم) وَ اخْشَوْنِ (جمله سوم) الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ
 اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيناً در این روز من
 دین شما را به سرحد کمال رساندم، آنچه که کمال این دین به
 آن است در این روز من به شما عنایت کردم؛ آن چیزی که
 نعمت خودم را به آن وسیله به پایان رساندم امروز به پایان
 رساندم. امروز من دین اسلام را برای شما به عنوان یک دین
 می پسندم؛ یا آن اسلامی که ما در نظر داشتیم، اسلام کامل و
 تمام، این است که امروز ما به شما عنایت [کردیم].

توضیح مختصری راجع به این آیه عرض بکنم. اینجا دو
 تعبیر داریم: یکی اینکه اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، دیگر اینکه اَتَمَمْتُ
 عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي دین شما را به حد کمال رساندم، نعمت خودم را
 - که همین نعمت دین است - به اتمام رساندم.

فرق اتمام و اکمال

فرق است میان اتمام و اکمال. پس دین را، هم اکمال کردم و
 هم اتمام کردم. اتمام در جایی گفته می شود که یک ساخته ای

ناقص است به معنی اینکه بعضی از اجزایش هنوز ناتمام است. مثلاً اگر یک ساختمان را بسازند، قبل از آنکه همه کارها تمام بشود که بتوان از آن استفاده کرد، مثل اینکه سقفش مانده باشد یا درهایش را هنوز کار نگذاشته باشند، به آن «ناتمام» می‌گویند. اما مسئلهٔ اکمال چیز دیگری است: یک شیء ممکن است پیکره‌اش درست و تمام باشد اما از باب اینکه روح ندارد و آن واقعیتش و آثاری که منتظر است بر آن مترتب بشود مترتب نمی‌شود می‌گویند کامل نیست. مثلاً اگر بگویند کمال علم به عمل است معنایش این نیست که تا عمل نیامده است علم یک جزئش ناقص است؛ خیر، علم علم است، علم با علم تمام می‌شود ولی علم با عمل کامل می‌شود، یعنی آن آثاری که از علم باید گرفت با عمل گرفته می‌شود. *إِنَّ كَمَالَ الْعِلْمِ بِالْعَمَلِ وَ كَمَالَ الْعَمَلِ بِالنِّيَّةِ وَ كَمَالَ النِّيَّةِ بِالْإِخْلَاصِ* کمال علم به عمل است، کمال عمل به نیت است و کمال نیت به اخلاص است. نیت جزء عمل نیست ولی اگر نیتی همراه عمل نباشد بی‌اثر است. اخلاص هم جزء نیت نیست ولی اگر اخلاص نباشد نیت اثر ندارد.

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي. این دستور [یعنی نصب علی عليه السلام به امامت] به اعتبار اینکه یک جزء از اجزاء دین و یک دستور از دستورهای دین است پس نعمت ناتمام بود، تمام شد. باز این دستور به اعتبار اینکه اگر نبود همه دستورهای دیگر ناکامل بود، کمال همه آنها به این است. این است که ما می‌گوییم روح دین ولایت و امامت است. اگر انسان ولایت و امامت نداشته باشد اعمالش حکم یک پیکر بدون روح را پیدا می‌کند.

حال می‌پردازیم به آن جمله‌ای که در قسمت پیشین بود که وعده دادم آن را توضیح بدهم. فرمود: **الْيَوْمَ يَتَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ** امروز کافران از دین شما مأیوس شدند، از آنها نگران نباشید و نترسید، از من نگران باشید و بترسید. این جمله را مفسرین مخصوصاً [صاحب] تفسیر المیزان خوب معنی کرده و توضیح داده‌اند که معنی جمله «از آنها بر دینتان نترسید از من بر دینتان بترسید» چیست. مقدمه‌ای باید عرض بکنم تا مطلب روشن بشود و ضمناً آن سؤال تاریخی هم حل بشود و آن این است:

چگونگی مشیت الهی

قرآن کریم اولاً یک اصل کلی دارد و آن این است که می‌گوید همه چیز به مشیت الهی است، هیچ چیزی در عالم واقع نمی‌شود مگر به مشیت الهی. *وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ*^۱ (یا در آیه دیگر: *إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا*)^۲ یا: *تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ*^۳. اما معنی اینکه هر چیزی به مشیت الهی است چیست؟ مشیت الهی آیا یک حقیقتی است که همین جور گزاف و گتره مثل قرعه کشی یک چیزی اینجا انتخاب می‌کند یک چیزی آنجا؟ آیات دیگری این را توضیح می‌دهد که مشیت الهی در این جهان سنت و قانون و حسابی دارد، چطور؟ در دو آیه از آیات قرآن با یک اختلاف لطیفی که میان این دو آیه هست این جور می‌فرماید: *إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ*

۱. انعام / ۵۹

۲. حدید / ۲۲

۳. آل عمران / ۲۶

يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ^۱ خدا نعمتی را که بر قومی عنایت می فرماید از آنها نمی گیرد مگر آنکه قبلاً خود آن مردم خودشان را عوض کرده باشند یعنی از قابلیت و صلاحیت این نعمت خودشان را انداخته باشند، آن وقت است که خدا نعمتش را سلب می کند؛ یعنی اینکه ما می گوئیم هر چیزی به مشیت الهی است معنایش این نیست که هیچ چیزی شرط هیچ چیزی نیست؛ ما - که همه چیز به مشیت ماست - برای عالم قانون و قاعده قرار دادیم، سبب و مسبب قرار دادیم، شرط و مشروط قرار دادیم؛ نعمتها از جمله «وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» [بی حساب نیست.] ای قوم مسلمان! من نعمت خودم را برای شما اتمام کردم به حد تمام، نعمت خودم را به شما ارزانی داشتم، این نعمت آیا در میان شما پایدار است یا ناپایدار؟ یکی از نعمتها اسلام است (وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) آیا این نعمت پایدار است یا ناپایدار؟ آیا آسیب پذیر است یا آسیب ناپذیر؟ قرآن جواب می دهد: الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ از ناحیه خارج و

بیرون، از ناحیه دشمنی که به صورت دشمن و کافر است دیگر اسلام آسیبی نمی‌پذیرد، از آنها بیم و نگرانی نیست. از چه نگرانی هست؟ از ناحیه من. یعنی چه از ناحیه من؟ از ناحیه مشیت من. چطور از ناحیه مشیت من؟ من به شما گفته‌ام که من هرگز نعمتی را از مردمی سلب نمی‌کنم مگر اینکه آن مردم خودشان عوض شده و تغییر کرده باشند، پس ای مسلمین! بعد از این هر چشم‌زخمی که به شما بخورد از داخل خود شما خورده است و هر آسیبی که به جامعه اسلامی برسد از داخل جامعه اسلامی می‌رسد نه از بیرون. بیرون به کمک داخل استفاده می‌کند. این یک اصل اساسی است: دنیای اسلام هر آسیبی که دیده است و می‌بیند تا عصر ما، از داخله خودش است. نگویید از بیرون هم دشمن دارد. من هم قبول دارم که از بیرون دشمن دارد ولی دشمن بیرون از بیرون نمی‌تواند کار بکند، دشمن بیرون هم از داخل کار می‌کند. این است معنی «وَ اَحْشَوْنِ» از من بترسید؛ از من بترسید به اینکه اخلاق و روح و معنویات و ملکات و اعمال شما عوض بشود و من به حکم سنتی که دارم که اگر مردمی از قابلیت و صلاحیت افتادند

نعمت را از آنها سلب می‌کنم این نعمت را از شما خواهم گرفت.

دو حدیث از پیغمبر اکرم

حال من اینجا دو حدیث از پیغمبر اکرم می‌خوانم که مفاد این جمله «وَ اَخْشَوْنَ» را بیشتر توضیح می‌دهد. اگر برسید که جامعه اسلامی چگونه از داخل خودش آسیب می‌پذیرد، من با آن دو حدیث این مطلب را برایتان تا اندازه‌ای توضیح می‌دهم. یک حدیث این است: پیغمبر اکرم فرمود: اِنِّي لَا اَخَافُ عَلٰى اُمَّتِي الْفَقْرَ وَ لٰكِنْ اَخَافُ عَلَيْهِمْ سَوَاءَ التَّدْبِيرِ چه جمله عالی و بزرگی! می‌فرمود که من بر امت خودم از ناحیه فقر اقتصادی بیم ندارم، فقر امت من را از پا در نمی‌آورد ولی از یک چیز دیگر بر امت خودم بیمناکم و آن کج فکری، بد فکری، بد اندیشگی، جهل و نادانی است. اگر مردم مسلمان، روشن بینی و دوربینی و آینده‌بینی و عمق‌بینی و ژرف‌بینی را از دست بدهند و ظاهر بین بشوند آن وقت است که برای اسلام خطر پیدا می‌شود. خوارج چه کسانی بودند؟ خوارج مردمی بودند

ظاهرین، مردمی بودند که اساساً عمق را نمی دیدند، آینده را درک نمی کردند، شعاع دیدشان بسیار کوتاه بود ولی متعبد و متدین و معتقد و عابد و زاهد بودند. علی علیه السلام آنها را ریاکار نمی دانست. این همه انتقادی که از آنها کرده است نگفته اینها در عبادتشان ریاکار بودند، می گوید اینها کج فهم و کج اندیشه بودند.

حدیث دیگر از پیغمبر اکرم را امیرالمؤمنین علی علیه السلام در فرمانی که به محمدبن ابی بکر نوشته اند و در نهج البلاغه است آورده اند. محمدبن ابی بکر پسر ابوبکر از اسماء بنت عمیس است؛ مادرش اسماء بنت عمیس است. اسماء بنت عمیس قبل از ابوبکر زن جناب جعفر بن ابی طالب بود که از او عبدالله بن جعفر به دنیا آمد، بعد ابوبکر او را گرفت و از او محمدبن ابی بکر به دنیا آمد که بسیار مرد پاکی بود. بعد از ابوبکر امیرالمؤمنین با اسماء ازدواج کردند. محمد، ربیب امیرالمؤمنین یعنی پسر زن امیرالمؤمنین شد و چون خیلی کوچک و شاید دو ساله بود که ابوبکر مرد، در خانه علی علیه السلام بزرگ شد. می گویند علی علیه السلام می فرمود مُحَمَّدٌ ابْنِي مِنْ صُلْبِ

اَبی بَکْرُ او فرزند من است اگرچه از صلب ابوبکر است. به هر حال بسیار مرد صالح متقی پاکی بود و در راه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هم شهید شد. امیرالمؤمنین این مرد را قبل از مالک اشتر نامزد حکومت مصر فرمود که در همان جا شهید شد. در آخر فرمانی که به نام او صادر کرده است می فرماید که من از پیغمبر شنیدم: **إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا** من نه از مؤمن بر امت خودم نگرانم و نه از مشرک **أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيْمَانِهِ** اما مؤمن همان ایمانش کافی است که مانع این بشود که آسیبی از ناحیه او برسد (نگوید پس خوارج هم مؤمن بودند. ایمانی که از بصیرت جدا باشد اسلام آن را ایمان واقعی نمی داند. عابد بودند اما مؤمنی که اسلام می خواست که **الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ فَطِنٌ** نبودند). مؤمن را خدا به موجب ایمانی که مؤمن دارد منع می کند و جلوی او را می گیرد یعنی ایمان او رادع و مانع است. پس، از ناحیه مؤمن آسیبی نیست. **وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ** اما مشرک و کافر، آن که از ظاهر و باطنش کفر می ریزد، خدا او را هم به موجب شرکش قلع و قمع می کند. (این همان مفاد **الْيَوْمَ يَبَسُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ** است) **وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ**

كُلِّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُكْرَهُونَ^۱
 اما آن که من از ناحیه او بیمناک و نگرانم منافقها و دوروهاست، آنهایی که زبان و ظاهرشان رو به یک سو و قلب و باطنشان رو به سوی دیگر است. متظاهرهای بی دین: عالم اللسان زبانش عالم است، به زبانش مؤمن و مسلمان است. چون عالم است زبانش خوب می‌گردد اما قلبش پر از نفاق و دورویی است. یک جور می‌گوید و جور دیگری عمل می‌کند: يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُكْرَهُونَ حرف می‌زند آن طور که شما با آن آشنا هستید و می‌شناسید، ولو به معروف حرف می‌زند، نیک و عالی. وقتی حرف می‌زند شیفته فلسفه‌اش می‌شوید می‌گویید به به! واقعاً باید افتخار کرد به وجود یک چنین مسلمانی. اما اگر به عمل این آدم دقیق بشوید می‌بینید عملش همه برخلاف آن چیزی است که شما می‌شناسید، یعنی درست بر ضد است و همه منکر است. قولش معروف است و عملش منکر. پس حالا که نگاه می‌کنیم می‌بینیم پیغمبر اکرم از دو

دسته بیمناک و خائف است. یک دسته عالم، زیرک ولی منافق، ظاهر مسلمانِ باطن کافر، و یک عده دیگر مسلمان عابد اما بی بصیرت و جاهل.

حدیث دیگر

حدیث دیگری از پیغمبر هست، فرمود: **قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ: عَالِمٌ مُتَهْتِكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَسَكِّكٌ.** آن حدیث هم مضمون این دو حدیث را بیان می کند. فرمود دو دسته کمر مرا شکستند. شکستن کمر پیغمبر یعنی چه؟ یک وقت یک کسی گناهکار است اما یک گناهکاری که اثر سوء گناهِش فقط به خودش می رسد، شرش فقط متوجه خودش می شود. ولی یک کسی هست که انحرافش سبب می شود که راه بر پیغمبر بسته بشود، یعنی مردم را گمراه می کند و از راه بیرون می برد. این است که پیغمبر اکرم فرمود دو دسته کمر مرا خرد کردند و شکستند، یعنی این دو دسته سد راه اسلامند، نه تنها خودشان عاصی و گناهکار و بدبخت و شقی و جهنمی هستند، بلکه سد راه اسلامند، سبب گمراهی مسلمین دیگر هستند: عالم پرده در و

جاهل متعبد و متنسك. اين هم همان مضمون است.

جامعه اسلامي را خطر از داخل تهديد مي‌كند

حال از اينها چه مي‌فهميم؟ از اينها اين را مي‌فهميم كه قرآن در درجه اول و بعد كلمات پيغمبر اكرم هميشه به ما اين جور مي‌گويد كه جامعه اسلامي را خطر از داخل خود تهديد مي‌كند، از ناحيه يك اقليت منافق زيرك و يك اكثريت جاهل ساده‌دل ولي متعبد. آن زيركها اگر اين جاهلها نباشند كاري نمي‌توانند بكنند؛ آن جاهلها هم اگر اين زيركها نباشند كسي آنها را به راه كج نمي‌برد.

حال شما از اينجا مي‌توانيد بفهميد كه چطور شد جامعه اسلامي از ناحيه يك اقليت منافق متمرّد و يك اكثريت ساده‌دل ولي مؤمن و باايمان به اين روز افتاد يعني اينها سبب شدند كه اين تأكيدها و اصرارهايي كه پيغمبر اكرم كرد در عمل بي‌نتيجه بماند، يعني آن عده منافق مردم را از راه منحرف كردند بدون آنكه خود مردم بفهمند كه از راه منحرف شده‌اند. اغفال كردند.

مشکلات امیرالمؤمنین

از همین جا شما می‌توانید ببینید که مشکلات امیرالمؤمنین علی علیه السلام چقدر زیاد بود. می‌گفت پیغمبر به تنزیل می‌جنگد و من به تأویل. و واقعاً کار پیغمبر آسانتر از کار علی علیه السلام بود. چه کسانی با پیغمبر طرف بودند؟ کافران، آنهایی که کافر بودند و کفر خودشان را هم در زیر یک پرده مخفی نکرده بودند. ابوسفیان با پیغمبر اکرم طرف است. و تاریخ نشان می‌دهد هر وقت کفر یعنی کفر عریان، کفری که ماسکی به چهره ندارد با اسلام روبرو شده از اسلام شکست خورده است. اسلام هرگز از ناحیه کفر مطلق و صریح خطری نخواهد داشت. ولی آنجا که کفر لباس اسلام می‌پوشد خطرناک است. پیغمبر اکرم با ابوسفیان طرف است، با ابوسفیان مخالف است. ابوسفیان یک آدمی است که کفر صریح است. می‌گوید من بت هبل را می‌پرستم و بت هبل را هم می‌پرستد. بت عزّی را می‌پرستد و همچنین می‌گوید که من بت عزّی را می‌پرستم. شعار می‌دهد: **أَعْلُ هُبَلُ أَعْلُ هُبَلُ** زنده باد هبل زنده باد هبل، ولی این شعار کجا شعار لا اله الا الله کجا! این بود که روز به روز ابوسفیانیها

تضعیف شدند و از میان رفتند. اما علی با معاویه طرف است. معاویه ماهیتش همان ماهیت ابوسفیان است با این تفاوت که لباس اسلام به تن کرده و ماسک اسلام به چهره زده است. مردمی که با معاویه روبرو می شوند حس نمی کنند که الان هم با بت هبل باید بجنگند چون معاویه دیگر شعارش *أَعْلُ هُبَلٍ أَعْلُ هُبَلٍ* نیست، شعارش یک آیه قرآن است: *وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ*^۱، این مردی که به قول امیرالمؤمنین - که امروز تاریخ هم صددرصد تأکید می کند - خودش بیش از هر کس دیگری در قتل عثمان دخالت داشت. موجبات قتل عثمان را معاویه و خود امویها فراهم کردند برای اینکه از قتل عثمان بهره برداری کنند. عثمان خودش اموی است. فکر کردند تا حالا از زنده عثمان بهره برداری می کردند اکنون نوبت این است که از مرده عثمان بهره برداری کنند. خودشان بیشتر کوشش کردند تا موجبات قتل عثمان فراهم بیاید یعنی کوشش می کردند اسباب نارضایی فراهم

کنند تا [مردم] بریزند و عثمان را بکشند. عثمان از معاویه استمداد کرد. معاویه لشگر فرستاد ولی دستور داد در نزدیکیهای مدینه در فلان نقطه توقف کنید و به مدینه نروید و اگر به چشم خودتان دیدید عثمان را دارند می‌کشند تا من دستور نداده‌ام اقدام نکنید. مخصوصاً گفت مبادا تحت تأثیر احساسات خودتان قرار بگیرید، ببینید دستور من چیست. مأمورین خودش را فرستاد داخل خانه عثمان که همان ساعتی که عثمان را کشتند شما پیراهن عثمان را و هرچه که می‌توان از آن استفاده کرد بردارید بیاورید. تعجب است! انسان می‌گوید پیراهن عثمان در شام به دست معاویه چه می‌کند؟! این امر تصادفی و اتفاقی نبود، یک امر پیش‌بینی شده بود. عثمان زنی دارد به نام نائله که اتفاقاً این زن نصایح خوبی به عثمان کرد. به او می‌گفت تو حرف علی را بشنو، علی را دشمن خودت خیال نکن. علی هرچه که می‌گوید حقیقت را می‌گوید، خیر تو را می‌گوید و خیر مسلمین را، حرف مروان را گوش نکن، ولی او حرف مروان را گوش می‌کرد. وقتی ریختند و می‌خواستند عثمان را بکشند

این زن خودش را انداخت روی بدن عثمان که مانع بشود. یک شمشیری که می‌آمد یک انگشت این زن هم بریده شد. همان انگشت را هم بردند شام برای معاویه. بعد این پیراهن را برد از کنار منبر خودش آویزان کرد، آن انگشت بریده را هم سنجاق کرد، شروع کرد های‌های گریه کردن: خلیفهٔ مظلوم کشته شد، ایها الناس! انتقام، انتقام؛ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا. حالا جهالت هم کمک می‌کند: یک کسی هم نپرسید که قرآن می‌گوید هرکسی مظلوم کشته شد ما به ولیّ او اختیار می‌دهیم که بیاید خونخواهی کند، به تو چه؟! تو که ولیّ دم عثمان نیستی! اما باز جهالت و نادانی. مردم هم آمدند. چقدر پای منبر معاویه بر عثمان مظلوم به قول خودشان گریه کردند! چقدر از مردم اشکها گرفت!

تردید اکابر اصحاب علی علیه السلام در جنگ با نفاق
حالا علی با چه کسی باید بجنگد؟ با یک کسی که ماسک
اسلام به چهره زده و جامعهٔ اسلام پوشیده است، با یک کسی که
همواره دم از اسلام می‌زند، با یک مردی - به تعبیر پیغمبر

اکرم - مُنَافِقِ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ. این است که کار علی را مشکل می‌کند. اکابر اصحاب امیرالمؤمنین در جنگیدن با اینها شک می‌کردند، می‌گفتند چطور ما با مردمی بجنگیم که اهل قبله هستند، مثل ما نماز می‌خوانند، مثل ما روزه می‌گیرند، مثل ما قرآن می‌خوانند، مثل ما زکات می‌دهند، مثل ما فریضه حج را انجام می‌دهند! ربیع بن خثیم - همین خواجه ربیع که مقبره او در مشهد است و مردم به زیارت او می‌روند - از زهّاد و عبّاد و از شیعیان امیرالمؤمنین است اما یک شیعه کم بصیرتی، خیلی عابد بود اما کم بصیرت. با یک عده‌ای می‌آمدند خدمت امیرالمؤمنین: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّا شَكَّكُنَا فِي هَذَا الْقِتَالِ حَقِيقَتِ اَيْنَ اسْتِ كِهَ مَا شَك دَارِيمَ بَا اَيْنِهَا بَجَنگِيمَ. از طرفی هم نمی‌خواهیم از تو جدا بشویم، به ما یک مأموریت دیگری غیر از جنگیدن با اینها بده. این بود که امیرالمؤمنین به او مأموریت یک سرحد را داد. گفت بسیار خوب، آنجا با کافران می‌جنگیم خیالمان راحت است، ولی اینجا با مسلمین باید بجنگیم، شک داریم و در دل ما و سوسه است. مردی مثل ربیع بن خثیم چنین می‌گوید.

افراد ديگري حتي مثل هاشم بن عتبه بن مرقال در ركاب علي بودند ولي دستشان مي‌لرزيد.

البته در اين ميان مردمي هم بودند با بصيرت كامل. در رأس آنها جناب عمار بن ياسر بود. عمار مي‌جنگيد و مي‌گفت ديروز بر تنزيل قرآن جنگيديم امروز بر تأويل قرآن مي‌جنگيم. وقتي كه پرچم معاويه با شعارهاي ظاهري قرآن نمايان شد، عمار گفت شهادت مي‌دهم كه ميان اين پرچمها و پرچمهايي كه در بدر و احد با آنها جنگيديم هيچ تفاوتی نيست. اين مرد وزنه‌اي بود در سپاه اميرالمؤمنين. وقتي كه عمار شهيد شد عده‌اي بيشتري ايمان پيدا كردند چون عمار كسي بود كه همه روايتي را درباره او مي‌دانستند و اين روايت ميان همه اصحاب پيغمبر و تابعين و مردم كوفه و شام متواتر بود. در روزي كه مسجد مدينه را مي‌ساختمند و پيغمبر اكرم تازه به مدينه آمده بودند و عمار تازه از مكه آمده بود، عمار به سبب آن شوق و شور و ايماني كه داشت در سنگ‌كشي براي بالا بردن ديوار مسجد دو برابر ديگران سنگ برمي‌داشت. عرق كرده و خسته بود و در عين حال شعار مي‌داد و شعر

می خواند و می آمد. پیغمبر اکرم نگاهی به او کردند و تبسمی نمودند، بعد فرمودند: وَيَحْكُ يَا عَمَّارُ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ خوشا به حال تو ای عمار که گروه سرکش تو را می کشند، اشاره به آیه قرآن: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَتَفَى إِلَى أَمْرِ اللَّهِ ۱. معنایش این بود که پیغمبر از آینده خبر داد که در آینده میان دو دسته از مسلمین جنگ می شود و یک دسته سرکش است و باید آن دسته دیگر را علیه این دسته سرکش حمایت کرد. عمار که کشته شد آنهایی که شک داشتند گفتند امروز بر ما یقین شد که معاویه بر باطل است و علی بر حق. هاشم بن عتبه بن مرقال یکی از کسانی بود که بعد از شهادت جناب عمار دیدند که حملاتش شدید شد، رفت تا کشته شد.

پس ببینید کار علی تا کجاست! علی با مردمی طرف است که اکثریتشان جاهل و نادانند و یک اقلیت منافق و دورو.

نتيجه

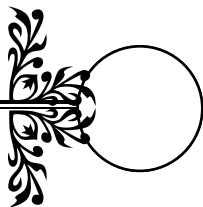
از عرايض خودم نتيجه گيري بكنم. از اين جمله آيه قرآن كه در همان موضوع حادثه و حديث غدير خم نازل شده است و آن احاديثي كه پيغمبر اكرم فرمود، ما مي فهميم كه اين حادثه مخصوص آن زمان نيست، هميشه چنين است؛ هميشه اگر آسيبي به مسلمين رسيده و مي رسد از همين جاست. شما الان مي بينيد آسيبي كه مسلمين در فلسطين مي بينند آيا آن اندازه‌اي كه خود مسلمانها دخالت دارند بيشتر است يا اسرائيل كه يك دشمن خارجي است؟ الان خطر سربازهاي اردن براي چريكهاي آواره بيشتر است يا خطر سرباز اسرائيلي؟ و هميشه چنين بوده و چنين هست.

عرض كردم آن چيزي كه براي ما اسباب خوشحالي و خوشوقتي است اين است كه در طبقه جوان ما، در طبقه روشنفكر و روشن بين ما، در طبقه دانش آموز و دانشجوي ما يك نهضت ديني پيا شده است و اميدواريم كه اينها بينش و دين را توأم با يكدیگر داشته باشند و تحويل جامعه بدهند كه بعد ما دوباره برگرديم به همان عزت و شوكت اصلي خودمان؛

مسلمان باشیم مسلمان کامل و با بینش، شیعه باشیم اما شیعه
حقیقی، شیعه علی شناس، شیعه‌ای که هم علی شناس باشیم
هم پیرو علی عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فصل دوم

دلالت حدیث غدیر بر امامت علی علیه السلام



یکی از ادله‌ای که شیعه ذکر کرده‌اند حدیث غدیر است. [خواجه نصیرالدین] می‌گوید: «وَ لِحَدِيثِ الْغَدِيرِ الْمُتَوَاتِرِ» حدیث غدیری که متواتر است. «متواتر» اصطلاحی است در علم حدیث؛ می‌گویند خبر واحد و خبر متواتر. مقصود از خبر واحد این نیست که ناقل آن یک نفر باشد بلکه یعنی خبری که نقل آن در حدی است که مفید یقین نیست خواه ناقل یک نفر باشد و خواه ده نفر باشند. مثلاً شخصی نقل می‌کند که من فلان خبر را از رادیو شنیدم. شما گمان پیدا می‌کنید که این سخن راست باشد اما هنوز منتظرید که دیگران چه می‌گویند. از یک

نفر دیگر هم می شنوید، گمانتان قویتر می شود. بعد می بینید که افراد زیادی همین حرف را می زنند. نمی توانید احتمال بدهید که همه آنها خواسته اند دروغ بگویند. حتی باید [تعداد ناقلان] در حدی باشد که تبانی بر دروغ هم در آن درست نباشد چون در یک حدی ممکن است افراد بشر تبانی کنند ولی اگر از آن حد بیشتر باشد تبانی امکان ندارد. تواتر یعنی [تعداد نقل خبر] فوق تبانی باشد. مثلاً در همین مثالی که عرض کردم ممکن است ده نفر با همدیگر تبانی کنند که بگویند ما فلان خبر را از رادیو شنیدیم. تا دویست نفر ممکن است تبانی کنند ولی گاهی قضیه به حدی می رسد که اصلاً نمی شود احتمال داد که تبانی باشد. مثلاً شما می روید به جنوب تهران می بینید شخصی می گوید رادیو چنین چیزی گفته. بعد می روید شرق تهران می بینید افرادی آن خبر را نقل می کنند. بعد می روید غرب تهران، همین طور. نمی توانید احتمال بدهید که همه آنها با یکدیگر تبانی کرده اند. این را می گویند تواتر.

شیعه مدعی است که نقل خبر غدیر در حدی است که ما

احتمال تبانی هم در آن نمی توانیم بدهیم و بگوییم مثلاً چهل نفر از صحابه پیغمبر تبانی کردند بر یک دروغ، خصوصاً که بسیاری از ناقلان این خبر جزء دشمنان علی علیه السلام بوده یا از طرفداران ایشان شمرده نشده اند. اگر ناقلان فقط از تیپ سلمان و ابوذر و مقداد - یعنی همانها که دور علی می چرخیدند - بودند، می شد احتمال داد که اینها علاقه مفراطی به علی علیه السلام داشتند و با تبانی چنین حرفی زده اند؛ در حالی که این خبر را کسانی نقل کرده اند که علاقه ای به علی علیه السلام نشان نداده اند. امثال ملا علی قوشچی می گویند این خبر واحد است و به حد تواتر نرسیده است، ولی شیعیان می گویند خیر، خبر واحد نیست، این هم کتابها.

در حدیث غدیر، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: **أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟** قالوا بلیٰ آیا من از خود شما بر شما اولویت ندارم؟

۱. اشاره به آیه قرآن (سوره احزاب، آیه ۶) است که: **أَلَسْبِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ** پیغمبر چون از جانب خداست، بر جان و مال و بر همه چیز مردم از خود مردم اولویت دارد. هرکسی اختیار

گفتند: بلی. بعد فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. معلوم است که می خواهد همان اولویت خودش بر نفوس را برای علی عليه السلام تصویب کند.

□

حدیث منزلت

یکی دیگر از احادیثی که ایشان (خواجه نصیرالدین) می فرمایند متواتر است و ملاعلی قوشچی منکر اصلش نیست ولی می گوید خبر واحد است و باز اشخاصی نظیر میرحامد حسین در عبقات و آقای امینی در الغدیر و مخصوصاً میرحامد حسین که یک کتاب را به آن اختصاص داده (الغدیر به سایر احادیث زیاد نپرداخته) بدان پرداخته اند، حدیث منزلت است که پیغمبر اکرم درباره علی عليه السلام فرمود: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ

→ مال و جان و همه چیز خودش را دارد اما پیغمبر در همین اختیارداری ها از خود صاحب اختیارها صاحب اختیارتر است. البته پیغمبر هیچ گاه کاری را - العیاذ بالله - به خاطر نفع خودش انجام نمی دهد. او نماینده جامعه اسلامی از طرف خداست. انسان اختیار مال و جان خودش را دارد برای خودش، پیغمبر این اختیار را بیشتر دارد برای جامعه اسلامی.

مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي نَسَبَتْ تُوْبَهُ مِنْ هَمَانَ نَسَبْتِي اسْتِ
 که هارون به موسی داشت به استثنای نبوت. این جمله را
 پیغمبر اکرم هنگامی که به غزوه تبوک می رفتند فرمود. غزوه
 تبوک در واقع لشکرکشی بود نه جنگ. بعد از غزوه مؤته بود
 که اولین و آخرین جنگ میان اعراب و رومیها در زمان پیغمبر
 بود و در شمال مدینه رخ داد. مرکز امپراطوری روم شرقی
 همین اسلامبول (قسطنطنیه) بود و سوریه هم دست نشانده و
 تحت الحمايه آنها بود. رومیها داشتند در سوریه خودشان را
 برای یک حمله به طرف مدینه آماده می کردند. پیغمبر اکرم
 مصلحت چنین دید که یک لشکرکشی تا مرز روم بکند و این
 کار را انجام داد.^۱

۱. ما در سال گذشته به خیبر رفتیم و هیچ نمی دانستیم که بین
 مدینه تا خیبر و بین مدینه تا تبوک اینقدر فاصله است. از مدینه
 تا تبوک در جاده شوسه و مستقیم درست صد فرسخ یعنی
 ششصد کیلومتر است و شاید در آن جاده های قدیم بیشتر هم
 بوده و از مدینه تا خیبر شصت فرسخ است. واقعاً تعجب کردیم
 که این چه قدرت و همتی بوده است که با وسایل آن روز این راه
 را طی کرده اند.

به قول سیاسیون می خواست قدرت خودش را نشان بدهد که ما آماده ایم. تا مرز روم رفتند و بعد هم برگشتند. رسول اکرم در این سفر علی علیه السلام را با خود نبرد و به عنوان جانشین خودش در مدینه گذاشت. علمای شیعه می گویند این کار به این دلیل بود که پیغمبر می دانست در آنجا جنگی رخ نمی دهد. علی علیه السلام از اینکه در مدینه ماند دلتنگ شد، عرض کرد یا رسول الله! شما مرا اینجا می گذارید در ردیف زنها و بچه ها و با خود نمی برید؟ فرمود: *أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ (يا: أَنْتَ) مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي* (می خواست بگوید من تو را به عنوان جانشین خود گذاشتم نه اینکه تو را در مدینه رها کرده و رفته باشم) یعنی هر نسبتی که هارون به موسی داشت تو با من داری به استثنای نبوت. ما وقتی به قرآن مراجعه می کنیم تا ببینیم چه نسبتی میان هارون و موسی هست می بینیم در یک جا قرآن نقل می کند که موسی در ابتدای کار خود از خدا چنین خواست: *رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي. وَ اخْلُصْ عِقْدَةً مِن لِسَانِي. يَقْفَهُوا قَوْلِي.* (تا اینجایش محل شاهد ما نیست) *وَ اجْعَلْ لِي وَزيراً مِنْ أَهْلِي* (وزیر اصلاً یعنی

کمک. وِزْر یعنی سنگینی، وزیر یعنی کسی که مقداری از سنگینی را متحمل می‌شود. این اصطلاح معروف هم که بعد پیدا شده به اعتبار این است که وزیر معاون پادشاه بوده است.) برای من کمک و همراهی از خاندانم تعیین کن. پیشنهاد هم می‌دهد (یعنی قبول کن): هارونَ اَخی برادرم هارون را. اَشْدُّ بِهِ اَزْرَى پشت مرا با او محکم کن وَ اَشْرِكُهُ فِي اَمْرِي او را در این کار با من شریک گردان. كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا^۱ تا بیشتر تو را تسبیح بگوییم و یاد کنیم یعنی بیشتر دین تو را رواج دهیم.

در جای دیگر قرآن می‌بینیم که می‌فرماید موسی به هارون گفت (بعد از این جریان است): یا هارونَ اِخْلُفْنِي فِي قَوْمِي^۲ هارون! جانشین من باش در میان قوم من. بنابراین وقتی پیغمبر می‌گوید: اَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى می‌خواهد بگوید همان نسبتی را که هارون به موسی

۱. طه / ۲۵-۳۴

۲. اعراف / ۱۴۲ [این بخش از آیه به طور کامل به این صورت است: وَ قَالَ مُوسَى لِاخِيهِ هَارُونَ اِخْلُفْنِي فِي قَوْمِي.]

داشت و همه از طریق قرآن می دانند (وزیرش بود، پشتش به او محکم بود، شریک در کارش بود و جانشین او در قومش بود)، تو با من داری إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي به استثنای نبوت. اگر إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي نبود، می گفتیم اینجا پیغمبر نظرش به یک امر از امور و به یک شباهت بالخصوصی است اما وقتی نبوت را استثناء می کند، کأنه می خواهد بگوید در جمیع شئون (البته شئون اجتماعی نه شئون طبیعی که هارون برادر طبیعی موسی بود، تو هم برادر طبیعی من هستی!) این نسبت برقرار است؛ نسبتی که هارون از ناحیه خدا در جمیع شئون الهی به موسی داشت تو نسبت به من داری.

جوابی که اهل تسنن می دهند این است که اگر چنین حدیثی متواتر باشد ما قبول داریم ولی متواتر نیست، واحد است. ولی همان طور که عرض کردم علمایی نظیر میرحامد حسین در کتابهایشان ثابت می کنند که این حدیث هم متواتر است.

□

سؤال: برداشتی که بنده از پایان جلسه گذشته و تقریباً

شروع جلسهٔ امروز کردم این بود که یک مرزی در ذهنم بین مسئلهٔ حکومت و امامت تا حدودی ایجاد شد. به این ترتیب که آقای مطهری فرمودند امامت وظایفی به عهده دارد که یک شعبه‌اش شعبهٔ حکومت است. بنده نمی‌دانم غیر از حکومت، شعبات دیگرش چیست که مسئلهٔ حکومت در آنها حل نشود و جریان را توجیه نکند؟ آنچه که ما تا حالا از اسلام یاد گرفته‌ایم این است که بین دنیا و آخرت‌مان یا اعمال دنیا و آخرت‌مان مرزی نیست. آنچه که به عنوان اعمال اخروی بیان می‌شود به عنوان ضمانت برای عمل به اعمال دنیا و دخالت در زندگی دنیاست و اعمال دنیای ما برای کمال و بهتر کردن زندگی اجتماعی و استوار کردن حکومت اجتماعی بر جامعه می‌باشد. در قرآن هم می‌بینیم که خدا بهترین مدال را به کسانی می‌دهد که خواسته‌اند در اعمال عبادی خودشان زندگی دنیا و حاکمیت دنیا و دادن آن به دست عدالت را ثابت کنند. بزرگترین ارزشها را برای جهاد قائل شده. در زندگی

ائمه هم می بینیم که تمام دستورات و روش زندگیشان توجیه کننده این بوده که دنبال استیفای حقوق و به دست آوردن حق حاکمیت و حکومت بوده اند چه آنهایی که علناً مبارزه می کردند و چه آنها که در زندان و یا در مخفیگاه رهبریهای سازمانهای مخفی را داشتند. این است که بنده نمی توانم وظایف دیگری غیر از حکومت برای امامت توجیه کنم زیرا حکومت آنها بر همه اعمال امامت توجیه خواهد شد. خواستم توضیح بفرمایید.

جواب: شما مسئله مرز را خودتان مطرح کردید. من که اصلاً کلمه مرز را به کار نبردم و صحیح هم نمی دانم که به کار برده شود. من عرض کردم که امامت در میان شیعه در سطحی بالاتر از حکومت مطرح است که حکومت یکی از شئون امامت خواهد بود و آن سطح بالاتر سطح بیان و توضیح اسلام و مرجع بودن برای احکام دین است در سطح عصمت و خطاناپذیری. ما می گوئیم یکی از شئون پیغمبر اکرم حکومت

بود. این که مرز نیست. یکی از شئونی که پیغمبر اکرم در میان مردم داشت حکومت بود ولی این حکومت حکومت از ناحیهٔ مردم و حقی نبود که مردم به او داده باشند، حقی بود که خدا به او داده بود به دلیل اینکه او بشری بود فوق بشرهای دیگر. به دلیل اینکه مبین احکام الهی بود و با عالم غیب اتصال معنوی داشت، حکومت هم در میان مردم داشت. من که نخواستم مرزی میان دنیا و آخرت قائل بشوم و تفکیکی کرده باشم میان امام و حاکم و بگویم امام مربوط به آخرت مردم است و حاکم مربوط به دنیای مردم. اگر من این طور گفته بودم، ایراد شما وارد بود. ما می‌گوییم در میان شیعه مسئلهٔ دیگری مطرح است که اگر آن مسئله را ثابت کنیم، حکومت هم خود به خود ثابت شده است. ما مقامی تالی مقام نبوت قائل می‌شویم که با وجود و حضور آن مقام، دیگر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست. همین طور که با وجود پیغمبر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست، با وجود امام در سطحی که شیعه معرفی می‌کند نیز سخن از حکومت غیر مطرح نیست. سخن از حکومت به آن معنا که امروز مطرح است در وقتی مطرح است که ما فرض

کنیم امامی در دنیا وجود نداشته باشد یا مثل زمان ما امام غائب باشد، و الا با وجود و حضور امام در سطحی که شیعه می‌گوید تکلیف مسئله حکومت خود به خود روشن شده است.

سؤال: آیا اهل تسنن روایت مربوط به غدیر خم را واحد می‌دانند و متواتر نمی‌دانند یا آن روایتی را که فرمودید حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: سلام کنید به علی که امیر شماست؟

جواب: این قسمت از روایت غدیر را که: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ شاید حتی سنی‌ها هم نتوانند انکار کنند که متواتر است گو اینکه ملاعلی قوشچی می‌گوید این قسمت هم متواتر نیست. این قسمت آنقدر زیاد نقل شده که اهل تسنن هم انکار نمی‌کنند^۱. عده بسیار زیادی بوده‌اند که قسمت اولش را هم که

۱. علت زیاد نقل شدن این قسمت آن است که در آن زمان از

می فرماید: اَلَسْتُ اَوْلیٰ بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ نقل کرده اند. شیعه این قسمت را هم متواتر می داند. ولی حدیث سَلَّمُوا عَلٰی عَلِیٍّ بِاَمْرَةِ الْمُؤْمِنِیْنَ را سنّی ها هیچ قبول ندارند که متواتر باشد و می گویند این خبر واحد است. شاید ما هم نتوانیم متواتر بودن این حدیث را اثبات کنیم (حالا من درست نمی دانم) و لزومی هم ندارد ولی تواتر اصل این مطلب که پیغمبر فرمود: اَلَسْتُ اَوْلیٰ بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ و مردم گفتند: «بلی» و بعد فرمود: مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلِهِ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ^۱ از نظر ما بدیهی است. بعلاوه علمای اهل تسنن در این گونه مسائل اتفاق نظر ندارند که همه گفته باشند این خبر متواتر است یا همه گفته باشند واحد است. بعضی از ایشان گفته اند خبر واحد است و بعضی دیگر گفته اند خبر متواتر است ولی معنایش آن

→ سخن پیغمبر نسخه برداری نمی کردند که همان جا بنویسند بلکه به ذهنشان می سپردند. طبعاً آن جمله ای از این حدیث که بیش از هر جمله دیگر به یاد افراد می ماند آنجایی است که اسم علی علیه السلام برده شده: مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ.

نیست که شیعه می گوید بلکه پیغمبر فرمود هرکس که دوست من است و مرا دوست دارد، علی را هم دوست داشته باشد. ما می گوییم این چه حرفی است که پیغمبر در غدیر خم مردم را جمع کند که هرکس مرا دوست دارد علی را هم دوست داشته باشد! این چه خصوصیتی دارد؟ علی را فقط دوست داشته باشید؟! مخصوصاً با ضمیمه شدن اَلْسْتُ اَوْلٰی بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ و نیز با توجه به کلمه «مولا» که اساساً در هیچ جا به معنی دوست نیامده است.

سؤال: آیا آیه اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دیناً بعد از واقعه غدیر خم نازل شده است؟

جواب: خیر، در غدیر خم بوده است.

آیه «الیوم یئس...» و مسئله امامت
 اساس فکر شیعه در مسئله امامت با فکر اهل تسنن مختلف

است و این دو فکر از ریشه با یکدیگر اختلاف دارند. لهذا به این صورت دربارهٔ این مسئله بحث کردن که ما قائل به امامتیم، آنها هم قائل به امامت، ولی شرایط امامت از نظر ما و آنها متفاوت است، اساساً درست نیست. چون آن چیزی که شیعه به نام امامت معتقد است، غیر از آن چیزی است که آنها به نام امامت معتقدند. کما اینکه مسئله‌ای که به این شکل طرح می‌شود که آیا امامت به نصّ است یا به شورا یعنی آیا امام را پیغمبر باید تعیین کرده باشد یا مردم باید او را انتخاب کنند نیز به این صورت صحیح نیست، زیرا آنچه شیعه در باب امامت می‌گوید و می‌گوید به نصّ است، غیر از آن چیزی است که اهل تسنن می‌گویند و می‌گویند به شورا است. نه اینکه دربارهٔ یک چیز بحث می‌کنند و یکی می‌گوید آن چیز به نصّ است و دیگری می‌گوید همان چیز به شورا است. در واقع باید چنین گفت که در نظر شیعه مسئله‌ای به نام امامت مطرح است که اهل تسنن از اساس آن را قبول ندارند نه اینکه در شرایطش با آنها اختلاف دارند. درست مثل مسئلهٔ نبوت است در مقابل منکرین نبوت. شیعه امامت را در سطحی آنچنان بالا می‌برد که

قهرماً اگر کسی آن فرضیه را پیش بکشد و قبول کند، نمی‌تواند قبول نکند که امام باید از طرف خدا تعیین شده باشد. همین‌طور که در نبوت هیچ‌گاه نمی‌گویند مردم بنشینند و نبی انتخاب کنند، قهرماً در مورد امام در آن سطحی که شیعه می‌گوید نیز جای این حرف نیست که مردم بنشینند و چنان شخصی را انتخاب کنند.

در جلسه پیش ما آن سلسله مراتب و شرایطی را که شیعه در باب امامت می‌گوید عرض کردیم و رسیدیم به اینجا که شیعه مسئله را از بالا شروع می‌کند و می‌آید پایین. بعد می‌گویند برای اینکه این فقط یک فرضیه نباشد باید ببینیم آیا واقعاً با توجه به آنچه که ما در باب امامت در آن سطح عالی می‌گوییم، پیغمبر اکرم کسی را برای این مقام تعیین کرده است؟ آیا قرآن فرموده است یا نه؟

اول در نظر داشتیم که به همان ترتیب حرفهای خواجه در تجرید مطالب را عنوان کنم ولی به مناسبت اینکه چند روز دیگر روز عید غدیر است، به نظرم رسید که بهتر این است که ما همین آیات مربوط به غدیر را معنی و ترجمه کنیم و شرح

بدهیم.

بررسی آیه «الیوم ینس...»

در اوایل سوره مائده این آیه آمده است:

الْیَوْمَ ینسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ
اخْشَوْنِ الْیَوْمَ اکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ
نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِینًا!

این دو قسمت که هر دو با «الیوم» شروع می شوند، ضمن
یک آیه هستند نه دو آیه، و قدر مسلم این است که هر دو هم
مربوط به یک مطلب است نه دو مطلب. ترجمه این آیه را
عرض می کنم بعد به شرح معنی آن از روی قرائن می پردازم.
کلمه «یوم» - یعنی روز - وقتی با «الف و لام» ذکر می شود
(الف و لام عهد) گاهی به معنی آن روز است و گاهی به معنی

امروز، در هر دو مورد به کار برده می‌شود. به معنی «آن روز» در جایی به کار می‌رود که قبلاً یک روزی را نام برده‌اند بعد می‌گویند در آن روز. ولی اگر بگوییم فلان کس الیوم وارد شد یعنی همین امروز وارد شد. اَلْيَوْمَ يَيَسُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ (حالا ما نمی‌گوییم مقصود آن روز است یا امروز، شرحش را بعد می‌دهیم.) در آن روز (یا امروز) کافران از دین شما مأیوس شدند فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس، از آنها دیگر بیم نداشته باشید. یعنی چه آنها از دین شما مأیوس شدند؟ یعنی آنها دیگر مأیوس شدند که بر دین شما پیروز و فائق شوند و آن را از میان ببرند. چون مأیوس شدند دست از کار و فعالیت و آن روشی که قبلاً علیه اسلام داشتند برداشتند. از آنها دیگر بیم نداشته باشید. جمله بعد خیلی عجیب است، می‌فرماید: وَ اِحْسُونِ اما از من بترسید. صحبت این است که امروز از ناحیه آنها بیم نداشته باشید ولی از ناحیه من بیم داشته باشید، با توجه به اینکه بحث درباره خود دین است. بیم از آنها این بود که از ناحیه آنان به این دین آسیب برسد. می‌فرماید نترسید، دیگر آنها نمی‌توانند آسیبی برسانند وَ اِحْسُونِ از من بترسید.

قهرأً معنایش این است که اگر آسیبی به این دین برسد، از طرف من می‌رسد. حال این چه مفهومی می‌تواند داشته باشد که بعد از این از کفار بر دین خودتان نترسید، از من بترسید. بعد عرض می‌کنیم که مقصود چیست.

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ آن روز (یا امروز) دین شما را کامل کردم، به حد کمال رساندم وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ نِعْمَتِ خودم را به پایان رساندم. در اینجا دو کلمه نزدیک به هم ذکر شده است: اکمال و اتمام. این دو کلمه خیلی به هم نزدیکند: کامل کردم یا تمام کردم.

فرق اکمال و اتمام

فرق این دو کلمه (در فارسی و بیشتر در عربی) با یکدیگر این است که «تمام» در جایی گفته می‌شود که یک چیزی اجزایش باید پشت سر یکدیگر بیاید؛ تا وقتی که هنوز همه اجزایش مرتب نشده، می‌گوییم ناقص است؛ وقتی که آخرین جزئش هم آمد، می‌گوییم تمام شد. مثل یک ساختمان که می‌گوییم ساختمان تمام شد. یک ساختمان تا وقتی که پایه‌هایش را

بالا آورده‌اند و حتی سقف آن را هم زده‌اند، تمام نیست. تا همه اجزایی که برای یک ساختمان لازم است - که اگر نباشد از آن ساختمان نمی‌شود استفاده کرد - نباشد، می‌گوییم این ساختمان تمام نیست. وقتی همه اجزاء بود به طوری که بتوان در آن سکنی گزید، می‌گوییم تمام شد. اما در مسئله «کامل» این طور نیست که [شیء غیر کامل] جزء ناقصی دارد بلکه ممکن است هیچ جزء ناقص و ناتمامی نداشته باشد ولی هنوز کامل نباشد. مثلاً یک جنین در رحم مادر به حد تمام می‌رسد یعنی همه ساختمانش تمام می‌شود، بچه هم به دنیا می‌آید ولی هنوز انسان کاملی نیست یعنی آن رشدی را که باید بکند نکرده است. رشد کردن غیر از این است که جزء ناقصی داشته باشد. در واقع اختلاف کامل و تمام با یکدیگر اختلاف کیفی و کمی است.

قرآن از یک طرف می‌گوید: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** در این روز دین شما را به حد کمال رساندم، و از طرف دیگر می‌گوید: **وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي** نعمت خودم را هم به حد اتمام رساندم **وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ** دیناً در امروز من اسلام را برای

شما به عنوان یک دین پسندیدم. یعنی این اسلام، امروز آن اسلامی است که خدا می خواسته آن باشد. واضح است که مقصود این نیست که اسلام همان اسلام سابق است ولی خدا نظرش تغییر کرده! بلکه مقصود این است که چون اکنون اسلام به حد کمال و حد تمام رسید، این همان دین مرضی الهی است. آن دینی که خدا می خواسته همین اسلام کامل شده و تمام یافته است.

مفهوم آیه بیش از این نیست. هرچه هست درباره کلمه «الیوم» است که مقصود کدام روز است؟ کدام روز است در این حد از اهمیت که قرآن می گوید در آن روز دین کمال یافت و نعمت خدایی به اتمام رسید. این باید یک روز خیلی مهمی باشد، یک حادثه خیلی فوق العاده ای باید در آن روز واقع شده باشد؛ و این دیگر مربوط به شیعه و سنی نیست.

از عجایب قضیه این است که از ماقبل و مابعد این آیات هم هیچ چیزی که دلالت بر آن روز بکند فهمیده نمی شود. خلاصه از قرائن لفظی خود آیه چیزی نمی شود فهمید. یک وقت هست که قبل از آیه ای حادثه یا جریان یا مطلب خیلی

مهمی را نقل کرده بعد می گوید «امروز» یعنی به مناسبت آن مطلبی که در اینجا گفتیم. در این مورد این طور نیست چون قبل از این آیه دستورات بسیار ساده‌ای هست راجع به اینکه گوشت چه حیوانی بر شما حلال است و گوشت چه حیوانی بر شما حرام است، حکم میتة چنین است، خون بر شما حرام است، گوشت خنزیر (یعنی خوک) بر شما حرام است و... یکمرتبه می گوید: **الْيَوْمَ يَسَّرَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ** وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا. این که تمام می شود دومرتبه بر می گردد به همان سیاق اول که چه گوشتی حرام است و در صورت اضطرار مانعی ندارد: **فَإِنْ اضْطُرُّوا فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ...** یعنی این آیات به شکلی است که اگر ما آن قسمت را از وسط آن برداریم، ماقبل و مابعد آن به همدیگر متصل می شود بدون اینکه کوچکترین خللی وارد شود کما اینکه همین مضمونی که در ماقبل و مابعد این آیات آمده در دو سه جای دیگر قرآن تکرار شده بدون اینکه این امر در وسط قرار بگیرد، و مطلب نیز متلائم و کامل می باشد.

مقصود از «الیوم» کدام روز است؟

این است که در اینجا مفسرین اعم از شیعه و سنی در تلاش هستند که معنی «الیوم» را به دست آورند که این «امروز» چه روزی است؟ این کار دو راه دارد. یک راه این است که ما از قرائن بفهمیم یعنی از قرینه مضمون ببینیم این مضمون به چه روزی می خورد؛ در باره چه روزی می شود چنین جمله‌ای آمده باشد؟ دیگر اینکه از تاریخ و حدیث بفهمیم که شأن نزول این آیه چیست. گروهی که راه اول را انتخاب می کنند به تاریخ و سنت و حدیث - که در حدیث چه آمده است درباره اینکه این آیه چه وقت و به چه مناسبت نازل شد - کار ندارند، می گویند ما به مضمون آیه نگاه می کنیم. در نتیجه گفته اند که این آیه مربوط به زمان بعثت است، پس «الیوم» یعنی «آن روز» نه «امروز».

این آیات در اوایل سوره مائده است که سوره پنجم قرآن می باشد و با آیه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود شروع می شود؛ و سوره مائده به اتفاق جمیع مفسرین آخرین سوره‌ای است که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است یعنی سوره‌ای است مدنی.

حتی از سوره‌ای که نازل شده است. البته یکی دو تا آیه را گفته‌اند که بعد از این سوره نازل شده که در سوره‌های دیگر قرار داده شده است ولی سوره‌ای بعد از این سوره نازل نشده است. این سوره جزء آخرین آیاتی است که بر پیغمبر نازل شده است.

نظریات مختلف درباره «الیوم»

۱. روز بعثت

گفتیم بعضی گفته‌اند که مقصود از «الیوم» «آن روز» است نه «امروز». می‌گوییم روی چه قرینه‌ای؟ می‌گویند وقتی می‌گوید «الیوم» و یک روزی را آنچنان توصیف می‌کند که در این روز من اسلام را برای شما به عنوان یک دین پسندیدم، قاعدتاً این روز باید همان روز بعثت پیغمبر باشد.

جواب داده‌اند که شما این سخن را به قرینه رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دیناً می‌گویید. این درست است در صورتی که جملات قبلس نبود زیرا صحبت این است که من امروز دین را به پایان رساندم و نعمت را به حد اتمام رساندم، حال آنکه روز بعثت

روز شروع این نعمت بوده است. رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دیناً نیز به این عنوان است که حالا که اسلام کامل شد و نعمت اسلام تمام شد من این را به عنوان آن اسلامی که می خواهم، برای شما پسندیدم. پس «الیوم» نمی تواند روز بعثت باشد.

۲. روز فتح مکه

از روز بعثت که بگذریم، روز دیگری که احتمال داده اند^۱، روز فتح مکه است. گفته اند یک روز دیگر هم در تاریخ اسلام روز خیلی مهمی است (راست هم می گویند روز خیلی مهمی است) و آن، روز فتح مکه است که آیه نازل شد: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا. لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ^۲.**

مکه در جزیره العرب از نظر روحی وضع و موقعیت عجیبی داشت. بعد از عام الفیل و داستان اصحاب فیل که به مکه حمله کردند و به آن وضع عجیب شکست خوردند، تمام

۱. اینها هیچ قرینه ای ندارد، فقط احتمال است. چون گفته اند، ما هم نقل می کنیم.

۲. فتح / ۱ و ۲

مردم جزیره العرب یک اعتقاد عظیمی به کعبه به عنوان معبد بزرگ پیدا کرده بودند. غرور قریش هم از همان جا بود. قریش این را به حساب خودشان گذاشتند و گفتند بله این کعبه است که چنین احترامی دارد که لشکری با آن قدرت می آید و آنچنان دچار بلای آسمانی می شود که کسی از ایشان باقی نمی ماند. ببینید ما چقدر مهم هستیم! از آن پس قریش عجیب غرور پیدا کردند و در مردم جزیره العرب نیز یک نوع اطاعت و فرمانبرداری از ایشان پدید آمده بود. بازار مکه رواج بسیار یافت. آنها هر تحکمی که دلشان می خواست، به مردم می کردند. مردم هم روی همین جنبه روانی و اعتقادی که به کعبه پیدا کرده بودند، اطاعت می کردند.

از آن هنگام مردم اعتقاد پیدا کردند که محال است کسی بر کعبه قدرت پیدا کند و مسلط شود. پیغمبر اکرم مکه را بدون خونریزی، بدون هیچ ناراحتی و بدون اینکه کوچکترین آسیبی به کسی برسد فتح کرد. شاید پیغمبر اکرم که این همه عنایت داشت به اینکه مکه را بدون خونریزی فتح کند، غیر از مسئله حرمت کعبه که می خواست محفوظ بماند، این مسئله را

نیز در نظر داشت. اگر در جای دیگر می‌جنگیدند، چنانچه صد مسلمان هم کشته می‌شدند، کسی به حساب چیزی نمی‌گذاشت، ولی اگر در فتح مکه به مسلمانها آسیبی می‌رسید، می‌گفتند ببینید! همان کاری که بر سر اصحاب فیل آمد، بر سر اصحاب محمد آمد. پیغمبر اکرم مکه را آنچنان فتح کرد که خون هم از دماغ کسی نیامد، نه از مسلمین و نه از کفار. فقط خالد بن ولید روی کینه‌های خودش، در گوشه‌ای از مکه که عده‌ای مقاومت می‌کردند، دو سه نفر از آنها را کشت. بعد که این خبر به پیغمبر اکرم رسید عجیب آنها را تهدید کرد که چرا چنین کاری کردید؟! و تبرّی جست: خدایا من از تو تبرّی می‌جویم از کاری که این مرد کرد و من هرگز به این کار راضی نبودم.

این بود که فتح مکه از نظر روانی اثر فوق‌العاده‌ای در مردم جزیره‌العرب گذاشت. گفتند معلوم می‌شود که وضع دیگری است. محمد صلی الله علیه و آله آمد مکه را تصرف کرد و هیچ آسیبی هم به او نرسید. بعد از این بود که دیگر مردم جزیره‌العرب تسلیم می‌شدند، هی آمدند و اسلام اختیار کردند. آیه قرآن

می فرماید: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا^۱ در نزد خدا مردمی که قبل از فتح مکه برای اسلام فداکاری جانی یا مالی کردند، با آنها که بعد از فتح مکه چنین کردند برابر نیستند؛ چون قبل از فتح مکه هنوز مسلمین در اقلیت بودند [و این اعمال آنها] روی ایمان کامل بود ولی بعد از فتح مکه مردم خود به خود می آمدند [و اسلام اختیار می کردند]. ایمان بعد از فتح مکه ارزش ایمان قبل از فتح مکه را نداشت.

پس در اینکه روز فتح مکه روز پیروزی عظیمی برای اسلام است هیچ بحثی نیست و ما هم بحثی نداریم.

گفتیم برخی گفته اند شاید مقصود از روزی که قرآن این همه به آن اهمیت می دهد (الْيَوْمَ يَبَسُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا يَخْشَوْنَهُمْ وَ أَخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) روز بزرگ فتح مکه باشد. (همان طور که عرض کردم دلیلی در لفظ یا در تاریخ برای اثبات این سخن نیست).

این سخن هم گذشته از اینکه هیچ قرینه و تاریخی آن را تأیید نمی‌کند، صدر آیه نیز آن را تأیید نمی‌کند چون آیه می‌گوید: **اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي خُودَم** را به پایان رساندم، یعنی چیزی باقی نمانده که نگفته باشم، همه چیز را گفتم، و حال آنکه ما می‌دانیم بسیاری از دستورات اسلام بعد از فتح مکه نازل شده است. این با **اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي** نمی‌سازد. وقتی می‌گوید من این ساختمان را به پایان رساندم، مسلماً منظور ساختمان نیمه‌تمام نیست. بسیاری از آیات و از جمله همه سوره مائده که اتفاقاً مفصل و زیاد است و دستور هم زیاد دارد، بعد از فتح مکه نازل شده. چطور می‌تواند این آیه که جزء سوره مائده است مربوط به فتح مکه باشد که در سال هشتم هجری بوده در حالی که سوره مائده در اواخر سال دهم هجری نازل شده است. اگر هم بگوییم تنها این آیه [در فتح مکه] نازل شده، باز با اتمام نعمت جور در نمی‌آید.

در اینکه منظور از «الیوم» در این آیه روز فتح مکه باشد، ایراد دیگری نیز هست و آن اینکه آیه می‌گوید: **اَلْيَوْمَ يَسَس**

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ امروز کافران از دین شما مأیوس شدند یعنی از تسلط بر دین شما مأیوس شدند. آیا در روز فتح مکه این طور شد؟ درست است که این فتح اثر عظیم داشت ولی آیا آن روز روزی بود که دیگر کافران بکلی از اینکه این دین از بین برود مأیوس شدند؟ نه.

۳. روز قرائت سوره براءت به وسیله امیرالمؤمنین در منی
 روز دیگری را نیز روز مهمی شمرده‌اند (که مهمتر بوده است) و گفته‌اند احتمالاً مقصود آن روز است یعنی روز قرائت سوره براءت به وسیله امیرالمؤمنین در منی در سال نهم هجری. فتح مکه یک فتح نظامی بود و به موجب آن، قدرت نظامی و حتی قدرت معنوی اسلام عجیب تثبیت شد ولی هنوز پیغمبر با کفار با شرایط صلح زندگی می‌کرد، قرارداد صلح بسته بود و لهذا آنها هم حق داشتند در خانه کعبه طواف کنند و در مکه باشند و نیز حق داشتند که در حج شرکت کنند. یک سال هم [مراسم حج] به همین صورت بود: مسلمین شرکت می‌کردند، آنها هم شرکت می‌کردند. مسلمین مراسمشان را مطابق اسلام انجام

می دادند، آنها هم مطابق رسوم خودشان انجام می دادند. در سال نهم هجری سوره براءة نازل شد. بعد که این سوره نازل شد قرار شد که امیرالمؤمنین برود این سوره را در منی در مجمع عمومی بخواند که از این پس دیگر مشرکین حق ندارند در مراسم حج شرکت کنند و این مراسم خاص مسلمین است و بس.

داستان معروف است که حضرت رسول اول ابوبکر را به عنوان امیرالحاج فرستادند. او رفت ولی هنوز بین راه بود که آیه نازل شد. اینکه ابوبکر سوره براءة را هم با خود برد یا از اول سوره براءة نبود و او فقط برای امارةالحاج رفته بود، مورد اختلاف مفسرین است ولی به هر حال این، مورد اتفاق شیعه و سنی است و آن را جزء فضائل امیرالمؤمنین می شمارند که پیغمبر اکرم امیرالمؤمنین را با مرکب مخصوص خودش فرستاد و به او فرمود برو که بر من وحی نازل شده است که این سوره را بر مردم نباید بخواند مگر تو یا کسی که از توست. امیرالمؤمنین رفت و در بین راه به ابوبکر رسید. داستان را این طور نقل کرده اند که ابوبکر در خیمه ای بود. شتر

مخصوص پیغمبر نعره‌ای کشید. او این صدا را می‌شناخت. گفت این صدای شتر پیغمبر است، چرا این شتر اینجاست؟! ناگاه دید علی عَلِيٍّ آمده است. خیلی ناراحت شد. فهمید خبر مهمی است. گفت: آیا خبری شده؟ فرمود: پیغمبر مرا مأمور کرده که سورهٔ براءت را بر مردم بخوانم. گفت: آیا چیزی علیه من هم نازل شده یا نه؟ فرمود: نه. در اینجا اختلاف است: سنی‌ها می‌گویند علی رفت و سورهٔ براءت را قرائت کرد و ابوبکر به سفر ادامه داد و این یک پست از او گرفته شد. ولی عقیدهٔ شیعه و بسیاری از اهل تسنن همان طور که در تفسیر المیزان نقل شده این است که ابوبکر از آنجا برگشت و تا به پیغمبر اکرم رسید گفت: یا رسول الله! آیا چیزی علیه من در این سوره نازل شده است؟ فرمود: نه.

روز اعلام سورهٔ براءت هم برای مسلمین روز فوق‌العاده‌ای بود. در آن روز اعلام شد که از امروز دیگر کفار حق ندارند در مراسم حج شرکت کنند و محیط حرم اختصاص به مسلمین دارد، و مشرکین فهمیدند که دیگر نمی‌توانند به وضع شرک زندگی کنند، اسلام شرک را تحمل نمی‌کند، همزیستی با ادیان

مثل یهودیت، نصرانیت و مجوسیت را می‌پذیرد ولی همزیستی با شرک را نمی‌پذیرد. گفته‌اند شاید مقصود از «الیوم» این روز باشد.

در پاسخ گفته‌اند که این مطلب با اَتَمَّتْ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِی (نعمت را به پایان رساندم، ساختمان را تمام کردم) جور در نمی‌آید چون بسیاری از دستورات بعد از آن روز رسیده است. این روز حتماً باید از روزهای آخر عمر پیغمبر باشد که دیگر بعد از آن دستور جدیدی نرسیده باشد.^۱

اینهایی که گفته‌اند مقصود از «الیوم» فلان روز است، هیچ دلیلی ندارند یعنی گذشته از این که تاریخ تأیید نمی‌کند، قرائن هم تأیید نمی‌کند.

۱. کتاب خلافت و ولایت که اخیراً حسینیه ارشاد منتشر کرده و قسمتهای اولش سخنرانیهای آقای محمد تقی شریعتی است که در چهارسال پیش در حسینیه ایراد کردند و با استفاده از سوره مائده بحث کردند، همین قسمتهایی را که الآن من بحث می‌کنم دارد ولی چون ممکن است احتیاج به بحث بیشتری داشته باشد، شاید بیانات امروز من اندکی توضیح آن بحثها هم باشد یا آنهایی که در آن کتاب می‌خوانید توضیح عرایض من هم هست. آیند و همدیگر را توضیح می‌دهند.

بیان شیعه

۱. از جنبه تاریخی

شیعه در اینجا یک بیانی دارد که مدعی است هم مضمون آیات، آن را تأیید می‌کند و هم تاریخ. پس مطلب در دو قسمت باید بحث شود، یکی اینکه مضمون آیات تأیید می‌کند و دیگر اینکه تاریخ تأیید می‌کند.

اگر بخواهم قسمت دوم را بحث کنم یک مسئله تاریخی خیلی مفصلی است. اغلب کتابهایی که در این مورد نوشته‌اند بیشتر روی این جهت تکیه کرده‌اند که از جنبه تاریخی و از جنبه حدیثی ثابت کنند که آیه *الْيَوْمَ يَسَسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ* دیناً در غدیر خم نازل شده است. کتاب الغدیر همین مطلب را ثابت می‌کند. گذشته از کتب حدیث، در مورد مورخین هم همین طور است. قدیمترین کتاب تاریخی اسلام از کتابهای تاریخ عمومی اسلامی و از معتبرترین کتابهای تاریخ اسلامی که شیعه و سنی آن را معتبر می‌شمارند کتاب تاریخ یعقوبی است. مرحوم دکتر آیتی هر دو

جلد این کتاب را ترجمه کرده‌اند. کتاب بسیار متقنی است و در اوایل قرن سوم هجری نوشته شده است. ظاهراً بعد از زمان مأمون و حدود زمان متوکل نوشته شده. این کتاب که فقط کتاب تاریخی است و حدیثی نیست، از آن کتابهایی است که داستان غدیر خم را نوشته است. کتابهای دیگری - که آنها را هم اهل تسنن نوشته‌اند - نیز حادثه غدیر خم را ذکر کرده‌اند. نقل روایت این است که پیغمبر اکرم در بازگشت از حجة الوداع^۱ هنگامی که به غدیر خم که نزدیک جُحفه^۲ است

۱. حجة الوداع در سال آخر عمر حضرت رسول دو ماه مانده به وفات ایشان رخ داده است. وفات حضرت رسول در بیست و هشتم صفر یا به قول سنی‌ها در دوازدهم ربیع‌الاول اتفاق افتاده. در هجدهم ذی‌الحجه به غدیر خم رسیده‌اند. مطابق آنچه که شیعه می‌گوید حادثه غدیر خم دو ماه و ده روز قبل از وفات حضرت روی داده و مطابق آنچه که سنی‌ها می‌گویند این حادثه دو ماه و بیست و چهار روز قبل از رحلت حضرت رسول اتفاق افتاده است.

۲. شاید بعضی از شما به جحفه رفته باشید. من به جحفه رفته‌ام در سفر دومان که مدینه مان به تأخیر افتاد و بعد از حج به جده رفتیم. در فتواها اختلافی هست که آیا از جده می‌شود محرم شد یا نمی‌شود. اختلاف هم در

رسیدند، قافله را متوقف و اعلام کردند که می‌خواهم دربارهٔ موضوعی با مردم صحبت کنم. (این آیه‌ها نیز در آنجا نازل شد.) بعد دستور داد که منبری برایش درست کنند. از جهاز شتر و چیزهای دیگر مرکز مرتفعی ساختند. حضرت رفت بالای آن و مفصل صحبت کرد: **أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟**

→ واقع اختلاف فتوایی نیست، باید گفت اختلاف نظر جغرافیایی است، چون از یکی از نقاطی که محاذی با یکی از میقاتها باشد می‌توان محرم شد. یک آدم جغرافی‌دانی که جغرافیای عربستان را خوب بداند شاید دقیقاً بتواند تعیین کند که آیا جده محاذی با یکی از میقاتها هست یا نیست؟ ما خودمان اول عمل نکردیم ولی بعد که در مدینه و مکه نقشه‌های عربستان را پیدا کردیم، به نظرمان آمد که جده محاذی با بعضی از میقاتها هست اگر آن نقشه‌ها درست باشد. کسانی که از جده به سوی مکه حرکت می‌کنند چون می‌خواهند احتیاط کنند که از یکی از میقاتهای واقعی محرم شوند، از جده به جحفه می‌آیند و جحفه از راه مدینه نزدیک رابغ است. جحفه میقات اهل شام است یعنی وقتی افراد از راه شام که شمال غربی [مکه] می‌شود می‌آمدند، پس از پیمودن اندکی از راه به جحفه می‌رسیدند. پیغمبر اکرم آنجا را میقات قرار دادند برای مردمی که از آن راه می‌آیند. غدیرخم نزدیک جحفه است و محلی بوده که مسلمین در بازگشت از مکه وقتی به آن نقطه می‌رسیدند متفرق می‌شدند، اهل مدینه به مدینه می‌رفتند و دیگران نیز به شهرهای خود.

قالوا: بلی! آنگاه فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. بعد از این بود که این آیه نازل شد: الْيَوْمَ يَبَسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاحْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي.

اگر بخواهیم از جنبه تاریخی بحث کنیم، باید یک یک کتابهایی از شیعه و سنی و مخصوصاً از اهل تسنن را که این حادثه را نقل کرده‌اند بیاوریم و بررسی کنیم. اینها را در کتابهایی مثل الغدیر یا ترجمه‌های آن نوشته‌اند. کتابی را چند سال پیش در مشهد همین جوانان «کانون نشر حقایق» منتشر کردند که تقریباً زبده و خلاصه‌ای است در مسئله غدیر. برای مثل آقایان شاید خواندن آن کتاب مفید باشد.

استدلال شیعیان یکی از جنبه تاریخی است که می‌گویند وقتی ما می‌بینیم در لفظ آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ این مطلب نیست که «امروز» کدام روز است، به تاریخ و شأن نزول‌ها مراجعه می‌کنیم. در نتیجه می‌بینیم [نقلهای تاریخی] نه یکی، نه دو تا و نه ده تا بلکه به طور متواتر می‌گوید این آیه در روز غدیر خم نازل شد که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علی عَلِيٌّ را به جانشینی

خودش نصب کرد.

۲. از جنبه قرائن موجود در آیه

ولی ما می خواهیم ببینیم آیا قرائنی که در خود آیه هست نیز همین را که تاریخ تأیید می کند، تأیید می نماید یا نه؟ آیه این است: **الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ** امروز (یا بگوییم آن روز) کافران از دین شما مأیوس شدند. این را ما ضمیمه می کنیم به یک سلسله آیات دیگری در قرآن که مسلمین را تحذیر می کند، می ترساند و می گوید کافران دائماً نقشه می کشند و دوست دارند که شما را از دینتان برگردانند و علیه دینتان اقدامات می کنند. هم راجع به اهل کتاب دارد و هم راجع به غیر اهل کتاب: **وَدَكْثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ**^۱. پس، از یک طرف ما می بینیم که [خداوند] در آیاتی از قرآن گوشزد می کند که کفار طمع بسته اند به از بین بردن دین شما، و از طرف دیگر می بینیم

در آن آیه می‌گوید ولی امروز دیگر مایوس شدند، از امروز دیگر فعالیت کافران علیه دین شما به پایان رسید فلا تَحْشَوْهُمْ دیگر از ناحیه آنها بیمی نداشته باشید و اَحْشَوْنِ از من بترسید. بعد از این از اینکه دینتان از بین برود یا ضعیف شود و هرچه که بر سرتان بیاید، باید از من بترسید.

«از من بترسید» یعنی چه؟ مگر خدا دشمن دین خودش است؟ نه، این آیه همان مطلبی را می‌گوید که در آیات زیادی از قرآن به صورت یک اصل اساسی هست راجع به نعمتهایی که خداوند بر بنده‌اش تمام می‌کند. می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ^۱ یا: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ^۲. مضمون این است: خداوند هر نعمتی را که بر قومی ارزانی بدارد، آن نعمت را از آنها نمی‌گیرد مگر وقتی که آن مردم خودشان را از قابلیت بیندازند؛ یعنی مگر اینکه آن مردم خودشان به دست خودشان بخواهند آن نعمت را زایل کنند. این مطلب اساساً یک اصل

۱. رعد / ۱۱

۲. انفال / ۵۳

اساسی در قرآن مجید است.

محکمت و متشابهات

به مناسبت این آیه لازم است مطلبی را که در خیلی موارد به کار می آید عرض بکنم. آیات قرآن بعضی، بعضی دیگر را تفسیر می کنند (الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا). قرآن کتاب مبین است، آشکار و آشکارکننده است. خود قرآن می گوید آیات من دو گونه است: محکمت و متشابهات. آیات محکمت را آیات مادر می نامد که تعبیر عجیبی است: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ^۱. آیه متشابه آیه ای است که مفهومی دارد که آن را چند جور می شود پیاده کرد. آیه محکمه را فقط یک جور می توان پیاده کرد. قرآن که آیات محکمت را آیات مادر می نامد یعنی آیات متشابه را با کمک آیات محکمه می شود پیاده کرد. اگر آیه ای از قرآن را چندگونه بشود پیاده کرد، ما حق نداریم آن

۱. آل عمران / ۷

را پیاده کنیم مگر اینکه رجوع کنیم به سایر آیات قرآن که با توجه به آنها خواهیم دانست که چگونه باید آن را پیاده کرد. معنی آیه متشابه این نیست که مجمل است یا لغتی در آن است که معنایش را نمی دانیم، بلکه آیه متشابه یعنی آیه‌ای که می شود آن را به چند گونه شبیه یکدیگر توجیه کرد. مثلاً در قرآن آیاتی است راجع به مشیت مطلقه الهی که همه چیز به مشیت الهی است. استثنا نمی کند. از جمله این آیه است که به همین معنا متشابه است:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ
الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ
بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۱.

دیگر تأکیدی از این بالاتر نمی شود: مالک اساسی همه ملکها و قدرتها تو هستی و به هر که ملک بدهی تو می دهی و از هر که

منتزع بکنی تو می کنی و به هر که عزت بدهی تو می دهی، از هر که عزت بگیری و ذلت بدهی تو می دهی، خیر منحصرأ در دست توست و تو بر همه چیز توانا هستی.

این آیه از این نظر متشابه است که آن را چند گونه می شود پیاده کرد. همین قدر می گوید که همه چیز به مشیت الهی است؛ و این، دو جور ممکن است باشد، یکی اینکه در مشیت الهی هیچ چیزی شرط هیچ چیز نیست، کما اینکه بعضی همین طور نتیجه گیری غلط کرده و گفته اند بنابراین ممکن است تمام شرایطی که ما آنها را شرایط عزت می نامیم پیدا بشود ولی به دنبال آن به جای عزت ذلت بیاید، و ممکن است تمام شرایطی که ما آنها را شرایط ذلت می نامیم حاصل شود اما پشت سر آن عزت بیاید! در سعادت دنیا و سعادت آخرت هیچ چیزی شرط هیچ چیز نیست چون همه چیز به مشیت الهی است! در نتیجه ممکن است یک قومی یا یک فردی در دنیا به سعادت کامل نائل بشود بدون هیچ مقدمه ای، یا به بدبختی کامل برسد بدون هیچ مقدمه ای، و یا در آخرت یک قومی به اعلیٰ علیین برده شوند بدون هیچ شرط و مقدمه ای و

قوم دیگری در قعر سجین فرو بروند بدون هیچ مقدمه‌ای. متأسفانه بعضی از مسلمین که به آنها اشاعره می‌گویند همین استفاده را از این آیه کرده و گفته‌اند هیچ مانعی ندارد که پیغمبر خدا به جهنم برود و ابوجهل به بهشت، چون خدا گفته همه چیز به مشیت الهی است!

ولی این یک نوع پیاده کردن غلط است. آیه فقط می‌گوید همه چیز به مشیت الهی است اما کیفیت جریان مشیت را بیان نکرده و نگفته است که مشیت الهی که سعادت و شقاوت و عزت و ذلت به مشیت اوست، چگونه کار می‌کند. پس این آیه را چند گونه می‌توان پیاده کرد. ولی وقتی ما به آیات دیگر قرآن مراجعه می‌کنیم، آنها آیات مادر می‌شوند و این آیه را تفسیر می‌کنند. مثلاً این آیه در کمال صراحت می‌گوید: ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ^۱. یا آیه دیگر که از یک نظر اعتم است می‌گوید: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ^۲. این دو آیه هر کدام چیزی دارد که

۱. انفال / ۵۳

۲. رعد / ۱۱

دیگری ندارد. آیهٔ دوم می‌گوید: خدا آنچه را که بر قومی هست از آنها نمی‌گیرد مگر آنچه را که در ایشان هست، خودشان از خودشان بگیرند. این آیه اعم است؛ یعنی خداوند نعمتی را که قومی دارند از آنها نمی‌گیرد و تبدیل به نعمتی نمی‌کند مگر خودشان را عوض کرده باشند، نعمتی را هم که قومی دارند از آنها نمی‌گیرد باز مگر خودشان را عوض کرده باشند. ولی آیهٔ اول فقط در مورد نعمتهاست و به نعمتها کار ندارد اما با یک نکتهٔ اضافی و آن اینکه می‌فرماید: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا لِّبَدَانِ مَوْجِبِ اسْتِغْنَاءِ اللَّهِ بِخَلْقِ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (قرآن می‌گوید: ما کانَ اللهُ خدا چنین نبوده است؛ یعنی خدایی خدا ایجاب نمی‌کند.) بر ضد خدایی خداست که نعمتی را گتره از قومی سلب کند. اینکه مشیت خداوند گتره و گزاف جریان پیدا کند و هیچ چیزی را شرط هیچ چیز قرار ندهد، برخلاف حکمت و کمال ذات و خدایی اوست. پس این آیات، آیات مادرند نسبت به آن آیه. آیه‌هایی که راجع به مشیت است همین قدر می‌گوید که همه چیز به مشیت خداست. این آیه می‌گوید ولی مشیت خدا اینچنین در عالم جریان دارد،

اینچنین قانونی دارد.

پس در قرآن این مطلب یک اصل اساسی بسیار متینی است و در آیات زیادی تکرار شده است که اگر شکر نعمت مرا بجای آورید یعنی اگر از نعمت من درست استفاده کنید آن را ابقا می‌کنم و اگر با نعمت من بازی کنید، کفران نعمت کنید، آن را از شما سلب می‌کنم.

پس معنی **الْيَوْمَ يَنْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ**
اخْشَوْنِ این است که دیگر کافرها، بیرون جامعه اسلامی
 مایوسند؛ از ناحیه آنها دیگر خطری برای عالم اسلامی نیست؛
 از من بترسید، یعنی از خودتان بترسید. ای جماعت مسلمین!
 بعد از این اگر خطری باشد آن است که خودتان با نعمت اسلام
 بد عمل کنید، کفران نعمت کنید، آن استفاده‌ای را که باید ببرید
 نبرید، در نتیجه قانون من در مورد شما اجرا شود: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ**
مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوهُمَ. از این روز دیگر خطری از
 خارج، جامعه اسلامی را تهدید نمی‌کند، خطر از داخل تهدید
 می‌کند.

□

چند کلمه دعا می‌کنم:

نَسْتَلِكُ اللّٰهَمَّ وَ نَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْعَظَمِ الْاَعَزِّ الْاَجَلِ الْاَكْرَمِ يَا اللهُ...

خدایا تو را قسم می‌دهیم به حقیقت قرآن، به باطن ولایت و به حق وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام که همه مسلمانها را از غفلت متنبّه بفرما.

خدایا ما را مسلمانانی آگاه و عامل به دین مقدس اسلام قرار بده.

خدایا ما را شیعه حقیقی مولای متقیان علی علیه السلام قرار بده، نور ولایت او را در قلب همه ما بتابان، خیر دنیا و آخرت به همه ما کرامت بفرما.

خدایا جوانان ما را توفیق روشن بینی و عرفان به حقایق اسلامی و عمل به دستورهای اسلامی عنایت بفرما، آنها را مؤید و منصور بدار، علمای ما را محفوظ و مؤید بدار.

خدایا اموات همه ما را ببخش و بیامرزد.